

ارزش و اهمیت بین‌المللی همکاری‌های متفکران ایرانی در قرون وسطی برای اعتلای تمدن اسلامی

لویی ماسینیون^(۱)

شاید این جمله برای عنوان یک مقاله کمی طویل باشد ولی به هر حال قصد من این است که با ذکر مثالهایی دقیق و روشن، ارزش و اهمیت بین‌المللی همکاری‌ها و معاضدت‌های مداوم متفکرین ایرانی را در جهت پیشرفت و ترقی و جهش تمدن اسلامی در قرون وسطی تشریح کنم.

ایران همانند چین یکی از کهن‌ترین ملت‌های دنیاست که توانسته است حتی پیش از فرانسه با اعمال سیاستی آزادمنشانه، آنچه را که بعضی‌ها "فضای حیاتی" نامیده‌اند به کلی از اندیشه و ضمیر خود حذف کند. شمال و جنوب ایران به دریا محدود است ولی از دو سوی دیگر [شرق و غرب] همواره مدعیانی داشته و تزلزل‌هایی را تحمل کرده است، در حالی که این کشور هیچ‌گاه به این اندیشه نبوده است که از حدود و ثغوری که عادلانه و عاقلانه می‌دانسته است، قدمی فراتر بگذارد.

البته اگر متفکرین ملتی واجد آنچنان میراث روشنفکرانه‌یی باشند که از مرزهای جغرافیایی شان فراتر رود، ارزش و اعتبار فرهنگی جهانی و بین‌المللی آنان جایگزین پایگاه استقلال ملی شان می‌شود.

اصل ملیت که پس از انقلاب کبیر فرانسه، آن همه فلسفه‌ها و نظریات سیاسی و اجتماعی و نژادی را از چپ و راست الهام بخشید، نمی‌توانست پژواکی بر طنین در ایران نداشته باشد و پس از ضربات شدید جنگ جهانی دوم، طبیعی بود که این تمایلات ملی و ناسیونالیستی در ایران ظهور کند. حقیقت این که، نفی احترام مقدس مهمانانی (که مهمان نبودند) نوعی دفاع از خود، در مقابل اندیشه‌ی سخیف فرار و مهاجرت توده‌های مردم بود. مهمانانی که امکان جنگیدن با آنان جز با حربه‌ی تفکر و نیروی اندیشمندان این سرزمین کهن با ارزش‌های جهانی وجود نداشت چون کسی نمی‌توانست به جرم فراگیر شدن این ارزش‌ها، محدودشان کند. آیا یک قوم، یک ملت، هر ملتی که باشد، پس از بحرانی عظیم می‌تواند موجودیت خود را بر پایه‌ی زبان اختصاصی و انحصاری خود - یا به قول امروزی‌ها وجه مشترک - استوار کند بدون آن که ببیند یک ملت چیزی مافوق این‌هاست و درخشش معنوی و اخلاقی و ادعاهای جهانی او فراتر از عامل زبان است؟

به همین علت فرانسه هیچ‌گاه به این فکر نیفتاد که مردم فلاندر فرانسه یا اهالی آلزاس - این مراکز سرباز رسانی خود را - از سخن گفتن به زبان آلمانی منع کند و ایران نیز هرگز در صدد برنیامد گویش ترکی در آذربایجان و تبریز را ممنوع اعلام دارد. نواحی وسیعی که در طول تاریخ همواره از مراکز مهم سرباز رسانی بوده و اهالی آن برای حصول به هر گونه آزادی، از جمله آزادی میهن، چه در داخل و چه در خارج از ایران جنگیده‌اند.

منظور این که نباید متاسف بود از این که متفکرین و اندیشمندان ایرانی صدها سال افکار و اندیشه‌ها و نتیجه‌ی تحقیقات خود را با زبانی بیان کرده‌اند که قبل از آن برایشان زبانی بیگانه به حساب می‌آمده است. می‌دانیم که زبان عربی، زبان مردم سامی نژاد است در صورتی که ایرانیان نژاد آریایی دارند. البته برای توجیه این دوره‌ی طولانی و پایه‌گذاری یک فرهنگ ایرانی با ایجاد اشتقاقاتی در برخی لغات عربی اقداماتی به عمل آمده است ولی به عقیده‌ی من توجهات

زاید و کودکانه‌ی است. اقدام تازه‌ای هم نیست، هر چند در قرن دهم (چهارم هجری)، حمزه‌ی اصفهان بعضی از این اشتقاقات را به کار برده است.

به عقیده‌ی من موضوع باید عمیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد. فرانسویان ایراندوست، خود می‌دانند که در عصر تسلط سلت‌ها^(۱) و لیگورها، متفکرین و دانشمندان فرانسوی نیز مدت هزار سال افکار و اندیشه‌های خود را با زبانی بیگانه، یعنی زبان لاتین بیان کرده و عرضه داشته‌اند. اما با این حال از میان زبان لاتین فرهنگی و بین‌المللی آن زمان، این زبان فرانسه است که با ملحوظ داشتن منابع صرف و نحو و دستور زبان خویش - که از احتیاجات شدید ملت و رسالت جهانی کشور در مغرب زمین و تمام دنیا سرچشمه می‌گرفت - سراسر اروپای غربی قرون وسطی را در بر می‌گیرد و در همه جا پرتوافکن می‌شود و با این شیوه حتی به صورت زبان رسمی فرهنگ و تمدن در می‌آید.

در مورد ایرانیان نیز وضع به همین ترتیب است که بیش از پیش زبانشان برای تمام خاورمیانه ترک و هندی به صورت زبان فرهنگ و زبان تمدن درآمد و همین گونه نیز باقی ماند. به لطف این اقدام قابل پیش بینی متفکرین ایرانی قرون وسطی، یعنی استفاده از عوامل زبان بیگانه است که نویسندگان ایرانی امروزه می‌توانند حرکتی فراتر از مرزهای ایران داشته باشند. من شخصا سال گذشته در هندوستان شاهد بودم که عده‌ی بسیار زیادی از مردم کتاب‌های فارسی را حتی مانند ایرانیان مطالعه می‌کردند. چنان که می‌دانیم حدود صد میلیون مسلمان در هند زندگی می‌کنند که اکثر آنان به فارسی صحبت می‌کنند و برای مطالعه‌ی حقوق و احکام مذهبی اسلام و بیان اندیشه‌های شاعرانه خویش، زبان فارسی را به کار می‌گیرند.

در این زمینه لازم می‌دانم از دوستی یاد کنم که آرامگاه او را در لاهور دیدم.

محمد اقبال (متوفی به سال ۱۹۳۸) یکی از شعرای بزرگ فارسی زبان هند که ابتدا تعلق خود به میراث ایرانیان را با اختصاص اولین اثرش به شرح سیر فلسفه در ایران و بعد زیارتی بسیار تاثیر انگیز از آرامگاه حکیم سنائی در غزنین، نشان داد. البته غزنین امروزه در محدوده‌ی سیاسی ایران نیست ولی جزو میراث فرهنگی و معنوی ایران است. در این فضای روحی و معنوی محمد اقبال ساعتی را در سکوت، با ریختن اشک بر آرامگاه حکیم سنائی گذراند که واقعا بیانگر لحظه‌ی از اندیشه‌ی ایرانی است، استحکامی نادر از مشخصه‌ی ایرانی مبتنی بر یک فلسفه دایمی.

به این ترتیب می‌توان گفت زبان فارسی در هندوستان، زبان بیان افکار اخلاقی و اندیشه‌های مذهبی است. در آگرا، در آرامگاه بسیار مزین وزیر ی به نام اعتمادالدوله، نسخه‌ای از اشعار حافظ با تفسیری برای بیرون کشیدن معانی مذهبی اسلامی از اشعار عاشقانه‌ی شاعر را دیدم. یک تطبیق اندیشه‌ی ایرانی با زمینه‌های فرهنگی از طریق پاره‌ی تفسیرات شخصی، که دامنه‌ی آن به خارج از محدوده‌ی مرزها کشیده شده است چون این کتاب در هند مطالعه شده بود.

زبان فارسی در ترکیه نیز فرصتی برای این قوم برای خودنمایی در مسائل مذهبی فراهم آورده است. قدیمی‌ترین کلماتی که ترک‌ها در تفکرات مذهبی خود به کار برده‌اند - مثلاً واژه‌ی اوچماق^(۱) برای بهشت و واژه‌ی تاموق^(۲) به معنی دوزخ - کلماتی ایرانی هستند که توسط کاتبان سغدی و میسیونرهای مسیحی به آرامی به آن سوی مرزهای جغرافیایی ایران برده شده‌اند. این آغاز توسعه و گسترش اعتبار جهانی افکار و اندیشه‌های ایرانی در آن سوی مرزها است.

حتی امروزه هم امکان ندارد در ترکیه بحثی از احوال عاشقانه و تغزلی به

میان آید و لغات و اصطلاحات ایرانی به کار برده نشود یا خوانندگان ادیب، از طنین شعر کلاسیک ایرانی استمداد نجویند. سرزمین‌هایی مانند گنجه که امروزه ترک زبانند نمی‌توانند فراموش کنند که موطن نظامی‌ها هستند.

در کشورهای عرب زبان - من روی این نکته تاکید دارم - تاثیر متفکرین ایرانی حتی بر اساس زبان عرب نیز مشهود است. استیلای عرب تنها یک استیلای سیاسی نبود، بلکه نوعی استیلای مذهبی و روحانی سامی بود. در نفوذ متفکران ایرانی روی زبان عرب، نکته‌ی بسیار ظریف و دقیقی به چشم می‌خورد. زبان ایرانی یک زبان هند و اروپایی است و زبان عرب زبانی سامی است، بنابراین تاثیر یکی بر دیگری بسیار مشکل‌تر از نفوذ زبان لاتین روی زبان فرانسه است. متفکرین ایرانی، تبدیل به آرامی شده و آثار تفوق خود را به طریقی بر جا گذاشته‌اند که بتوانند قراین جالب و فراگیری برای استقرار یک زبان آریایی برانگیزند. نثر عربی بی نظیری که این مقفع به صورت کلاسیک در آورده، برای یک نثر آرامی کمی زیاد است ولی می‌بینیم این نثر باقی می‌ماند و با سجع و قافیه‌های خود امکان نشر و توسعه‌ی افکار ایرانی را فراهم می‌کند.

نمی‌توانم ادعا کنم که از نظر عروضی هم اثر او چنین ارزشی دارد، چون کتاب به زبان عربی خالص است و در مورد فرم و استخوان بندی کلی نیز وضع به همین ترتیب است، امکان تغییر زبان نیز وجود نداشته است ولی از نظر علم بیان و نثر مسجع این تاثیر وجود داشته است. از سویی دیگر عده‌ای از متفکرین عرب زده ولی ایرانی الاصل را در دربار خلفای بغداد می‌بینیم - بعضی از آنان حتی عضوی از اعضای خانواده‌ی خلفا بوده‌اند، از جمله خلیفه‌ی یک روزی چون ابن معتر - اینان توانستند اولین قواعد علم البیان عرب را به وجود آورند و مطمئناً قسمت اعظمی از این قواعد را از دستور زبان فارسی اخذ کرده بودند.

الگو قرار دادن قواعد دستوری فارسی، قواعد اخلاقی ایرانی را نیز شامل می‌شود، از جمله قواعد اخلاقی اجتماعی که آنرا آئینه شاهان [مرآت الملوک یا سیاستنامه] نامیده‌اند. تمام کتب ملهم از اساطیر حماسه‌ی جاودانی فردوسی،

نشانه‌هایی از سعی و کوشش فراوان و مخفیانه‌ی متفکرین ایرانی است که در این مقطع زمانی تمامی ادبیات عصر ساسانی را به عربی می‌نوشتند یا به عربی ترجمه می‌کردند.

ممکن است این ایراد بر من وارد باشد که این مایه‌های ایرانی، تماماً به طور خالص میراث ایرانیان نبوده و بسیاری از آن‌ها دارای منشاء یونانی و ناشی از فتح اسکندر بوده‌اند. باید بگویم من بارها مسیر معروف اسکندر را نه فقط از کرمانشاه و بیستون تازی و هکاتوم پولیس^(۱) [شهر صدروازه، دامغان] بلکه تا مسافتی بسیار دورتر از آن، یعنی با عبور از افغانستان تا آتوک^(۲) در ساحل سند تعقیب کرده‌ام. و به خوبی از تعدد کوچ نشینان یونانی در سرزمین‌های بسیار دور اطلاع دارم، به خصوص کوچ نشینان سرزمین باختریان [کم و بیش همان بلخ] که یونانیان در آن جاودان شدند. از اینرو طبیعی است اگر گفته شود - و روی این مطلب تاکید زیادی است - که عوامل یونانی در تمدن ایرانیان وجود دارد و این امر به وضوح در معماری‌ها و شکوه تزیینات بناهای ایرانی دیده می‌شود. اگر در تخت جمشید روی شیب دامنه‌ی این دشت با عظمت بایستیم، به خوبی در می‌یابیم که حضور معماران یونانی برای اجرای طرح مورد نظر شاه شاهان هخامنشی، حضوری عبث نبوده است و برای ایرانیان تبدیل طرح‌های آریایی قبلی به طرح‌های یونانی اقدام آسانی بوده است.

در گازرگاه هرات، حجاری تحسین آمیز نقوش اسلیمی درهم پیچیده‌ی تاک در سنگ بازالت سیاهی که آرامگاه دختر سلطان حسین بایقرا، پادشاه سلسله‌ی تیموریان را پوشانده است، فوران سبکی یونانی در لباسی از هنر ایرانی است بدون آن که سبک اصلی ضایع شود.

از سویی دیگر می‌توان آثار مایه‌های خالص ایرانی را در هنر یونانیان

مشاهده کرد، چون از همان زمان گزنفون، یونانیان نقایص و کمبودهای خود را تا حد امکان از ایرانیان وام می‌گرفتند و این یکی از دلایلی است که ایران را از قبل، آماده‌ی ایفای نقش شگفت انگیزش در زمان استیلای اسلام کرد. منظور این که قبل از این تاریخ آثاری از مردم سامی در ایران وجود داشت. در این زمینه بحث‌های زیادی شده است و اندیشمندانی چون دارمستتر معتقدند این ایران است که روی آرامی‌ها و بنی اسرائیل تاثیر گذارده است. شکی نیست که این اقوام تاثیراتی متقابل روی یکدیگر داشته‌اند و از زمان‌های ما قبل تاریخ سامی‌ها در سرزمینی چون سوزیان با عوامل ایرانی سر و کار داشته و با آن هجین شده بودند.

با این حال - و به خصوص می‌خواهم این نکته را خاطر نشان کنم - تحلیل تدریجی یک تمدن و مذهب سامی توسط متفکرین ایرانی، یا به عبارت بهتر متفکرین آریایی قرون وسطی مشکل می‌توانست صورت گیرد، اگر زمینه‌ی این تحلیل با موفقیت‌های نسبی، از پیش آماده نشده بود.

امپراتوری هخامنشی، اولین امپراتوری بین‌المللی دنیاست و طبقه‌ی دبیران آن همان کسانی هستند که بعدها در عصر ساسانی به صورت مستوفیان دو زبان، و در عصر اسلامی به صورت مورخین و وقایع نگاران حرفه‌ای در می‌آیند. کتیبه‌ها و دیگر متون حکومتی رسماً به زبان ایرانی و از نظر حرفه‌ای به سبک سامی بودند، شاید بتوان گفت چون کاتبان آن آرامی الاصل بوده‌اند. این دو گانگی در نوشتار، این دو طریق نگارش و ثبت حیات این امپراتوری بزرگ در نهایت به کوششی در راه تمدن و تطابقی فوق ملی از عوامل فرهنگی منجر شد که در کشور نفوذ کردند و حکام محلی، آن‌ها را در پایتخت‌های خود تمرکز دادند. امری که در آسیای مرکزی نیز توسط کاتبان سغدی اویغور و در هندوستان به

دست طبقه‌ی ایرانی شده‌ی کایاستها^(۱) تکرار شد.

لذا در این نوع توسعه‌ی عظیم تمدن یونان در آسیا، می‌توان نکات دقیقاً ایرانی و زمینه‌های کاملاً یونانی را از یکدیگر تشخیص داد و تفکیک کرد. به عنوان مثال، اگر می‌بینیم اولین علمای دینی مسلمان، فلسفه‌ی ذره‌ی بنیادی رواقیون را علی‌رغم وجود مستندات و استحکام منطق بر فلسفه‌ی ارسطویی ترجیح می‌دهند، علت آن است که نوعی غریزه، نوعی تفکر شرقی تا اندازه‌ای تحت تاثیر سامی - ناشی از قرابت ایرانیان با کاتبان آرامی ابتدا در عهد هخامنشیان و بعد در دوره‌ی ساسانیان - آنان را پیشاپیش آماده‌ی پذیرش یک برداشت متفاوت از جهان بینی اروپایی کرده است. در یونان آسیای صغیر، فلسفه‌های ارسطویی با برداشتی نه تنها چنان که گفته می‌شود آسیایی؛ پایگاهی یافته است بلکه این فلسفه بر پایه‌ی وحدت عجیب و باب طبع فلسفه‌ی سامی، کلدانی - آرامی از یک سو و فلسفه‌ی ایرانی از سوی دیگر استوار گردیده که ویرانی پرسپولیس در امپراتوری هخامنشی را می‌توان سر آغاز آن دانست.

باید بگویم که ایران در عهد باستان شکاف و انشعابی اولیه با دیگران داشته است، اگر می‌بینیم بین اقوام هند و اروپایی، غرب پامیر، تنها ایران مسیر خاص خود را در جهت فرهنگی برگزیده است علت را باید در خمیره‌ی مردمانش جستجو کرد که با انشعابی اعجاب‌انگیز از قرن‌ها قبل با «زند» راه خود را از سانسکریت جدا کرده‌اند. این دو زبان از هم تفکیک شدند، یک تفکیک فرهنگی بسیار عمیق، چراکه واژه‌ی مبین نام خداوند (اهورا) در زبان سانسکریت به صورت (آسورا) و به مفهوم شیطان می‌آید. شاید بتوان گفت این اشتقاق ریشه‌ی فرهنگی مخالفت با دیانت دیگر را دارد. ظاهراً در این عصر، ایران موجودیتی مغایر با موجودیت هند داشته است.

به این ترتیب از، همان بدو امر، ایران موجودیتی مستقل دارد، موجودیتی شاید بسیار عمیقتر از یونان که فتح اسکندر نمی‌توانست تمامی این موجودیت و ظرفیت‌های تطبیقی‌اش با عوامل سامی را از آن سلب کند؛ حداقل باید پذیرفت که اگر تمدن یونانی نقش ارایه‌ی تفکر مسیحیت را داشته است که منشاء سامی دارد، ایران نیز عامل بالقوه‌ی توسعه و انتشار و گسترش جهانی اسلام بوده که آن هم مبنای سامی دارد.

در این جا شاهد یک نظریه ارشادایی هستی‌دگانه قصد تذکرش را دارم. از نقطه نظر اقتصادی و انسانی، شکی نیست که ایران در عوامل سامی نفوذ کرده است. نمونه‌ی قدیمی آن مقبره‌ی دانیال در شوش است و به علاوه تاریخ توبی^(۱) زرتشت، ما را به شاهراه عظیم همدان می‌برد که خاطره‌ی استر^(۲) هنوز در فضای آن زنده است. اصفهان در قدیم یهودیه نام داشت و من پس از تحقیقات دقیق در تاریخ مالی شیعیان در قرن اول قرون وسطای مسلمانان می‌توانم ثابت کنم که این صرافان قبایل عربستان طرفدار ایران، صنعتگران جنوب و یمن و همدان بودند که پایه‌های این مخالفت‌ها را تشکیل می‌دادند و ادامه‌ی دقیق این طرح‌ها و تشکیلات سنتی مالی بنی اسرائیل که بانکداران یهودی در اختیار فرمانروایان ساسانی قرار داده بودند عملیات را تشدید کرد و در تاریخ حکومت عباسیان شواهد بسیار عجیب‌تری در این زمینه داریم. اگر این المعترض نتوانست بیش از یک روز در ۲۹۶ هجری ۹۰۸ میلادی خلیفه باقی بماند علت آن بود که این خلیفه نهضتی ضد شیعی را پشتیبانی می‌کرد و شیعیان بغداد که غالباً ایرانی بودند، تحت رهبری و زعامت یک خاندان ایرانی به نام نوبخت قرار داشتند، خاندانی که نقش مهمی در حکومت ایفا می‌کرد و تحریم اقتصادی آنان که موسسات بزرگ مالی را در اختیار داشتند باعث شد که خلیفه‌ی بینوا نتواند حتی حقوق و

موجب سربازانش را بپردازد و ناگزیر مجبور به ترک قدرت شد و دو روز بعد به قتل رسید.

از این لحظه به بعد، استخوان بندی روابطی تنگاتنگ، بر اساس اعتماد متقابل و در جهت منافع مشترک طرفین، بین ساسانیان و مهاجرنشین‌های اسرائیلی شکل می‌گیرد و یهودیان از آن لحظه به ایجاد تشکیلات بانکی می‌پردازند.

همچنین می‌توان در تحول صرف و نحو تاریخ عرب نکاتی را مشاهده کرد؛ مکتب صرف و نحو کوفی که در بخشی شیعی نشین و پر از مهاجران ایرانی رواج داشت سنت مکتب یونانی پرگام را دنبال می‌کرد. مکتبی که تحت تاثیر تمدن ایرانی قرار داشت و در حالی که مکتب اسکندریه‌ای مکتب ارسطویی بود، پرگام مکتب رواقیون را دنبال می‌کرد. در اینجا نیز شاهد تشابه تعدادی از مکاتب یونانی آسیا با ماهیت ایرانی هستیم.

آقای سفیر لطف کرده و در مورد سلمان فارسی مطالبی برایش گفتند که بی‌نهایت تحت تاثیر قرار گرفتیم. من بارها بر سر آرامگاه او در نزدیکی بغداد رفته‌ام و واقعاً معتقدم که این مرد یک شخصیت بزرگ تاریخی بوده است.

در ۱۹۳۳ مقاله‌ی کوتاهی نوشتم و در آن سعی کردم نشان دهم که سلمان مظهر "اولین ثمره‌ی روحانی اسلام ایرانیان است" در واقع ما در این جا با یک نماد و مظهر مواجهیم؛ پیامبر (ص) در مدینه بود و پایه ریزی حکومت اسلامی را آغاز کرده بود. در این هنگام مردی ایرانی به نام سلمان فارسی نزد او می‌آید. عده‌ای معتقدند او از اهالی فارس بود و بعضی دیگر می‌گویند از مردم حوالی اصفهان بوده، به هر حال این مسأله، محل بحث فراوان بوده است. اما چون خانواده‌ی برادرش، نسل بعد از نسل در حوالی کازرون می‌زیسته‌اند، بیشتر باید پذیرفت که از اهالی فارس باشد. در هر حال او که یکی از وفادارترین مریدان پیامبر (ص) شد، اولین ایرانی مسلمان است. تا آن زمان، تنها اعراب پیامبر (ص) را احاطه کرده بودند ولی این ایرانی خمیره‌ای از ابراز حقیقت‌سناسی برای جبران

مهمان نوازی اعراب داشت. پیامبر (ص) را هادی و رهبری بی‌بدیل برای انقلاب دینی می‌دانست و خود این دیانت را پذیرفته بود. البته ایرانیان از مدت‌ها قبل بر این باور بودند که پیامبری ظهور خواهد کرد اما در جهت یاری به اسلام یا زبان عرب؟ در هر حال، طی قرون متمادی بهترین و خالص‌ترین مدافعان اسلام و زبان عرب همین خارجیان، غیر عرب بودند که «مهمان» تلقی می‌شدند و تمام مسائل مربوط به موالی و ابدال در اسلام، از این جا مایه می‌گیرد، و سلمان اولین مهمان بود.

در هر صورت سلمان در کنار پیامبر (ص) نقش نماینده‌ی یک تمدن کهن را برای یآوری آن حضرت داشت. نمونه‌ی ساده و آشکار این مساعدت زمانی بود که پیامبر آگاه از فنون نبردهای صحرائی، خود را در مقابل حمله‌ی سواران مهاجم، ناتوان از دفاع از ساختلوی کوچکش در مدینه یافت. سلمان شیوه‌ی دفاعی حفر خندق را به حضرتش یادآور شد. این اولین هدیه‌ای بود که ایران به اسلام نوپا تقدیم کرد. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد... ایرانیان به اعراب، استفاده از تقویم ایرانی را آموختند و به لطف آنها بود که تقویم‌ها نجومی تطبیقی در دربار خلفای مسلمان ساخته شد.

ولی سلمان بیش از اینها بود. در تمام بلاد اسلامی، مرد اول همکاری‌های هنری و فنی بود. یک ایرانی که تمام مسلمانان، حتی آنها که کوچک‌ترین اطلاعی از ایران ندارند، او را به عنوان پیشگام و طلایه‌دار، راهنما در امور صنعت و هنر پذیرفته‌اند و قبول دارند که واقعا استعداد و ذوق خود در زندگی شهری و شرافت و وجدان فطری خویش را در اختیار اسلام گذارده است.

حتی در این جا نیز به خوبی معلوم است که اسطوره‌ی سلمان بر حقیقتی سرپوش می‌گذارد. همکاری تغییر مذهب داده‌های ایران، در اولین شهرهای بزرگ عرب اسلامی و بین‌النهرین نوعی تغییر و تحول ایجاد می‌کند که در عین حال با نوعی تطبیق همراه بوده است. جنبه‌ی دلچسب قضیه این جاست که مردم یک سرزمین عربی پس از آشنایی با فنون ایرانیان، مشتاقانه با شیوه‌ی

تفکر ایرانی در جهت درستی و عدالت شریک می‌شوند.

در سنت اسلامی، سلمان یارویاور وفادار پیغمبر (ص) است: کسی است که پس از فوت آن حضرت، برجسته‌ترین طرفدار خاندان او می‌شود، یار وفادار فاطمه و علی و حسن و حسین (ع). این فرزند خوانده‌ی دینی، این مهمان، بهتر از اقوام و هموطنان، مفهوم سوگند دوستی را درک می‌کند. کسی است که اسماعیلیه او را تا سطح فرشتگان بالا می‌برند و دروژی‌ها به او جنبه‌ی الوهیت می‌دهند. سلمان در نقطه‌ی بی‌امروزه متروک است در ساحل دجله دفن شده است ولی در قدیم این محل مداین نام داشت، همان تیسفون پرآوازه، جایی که صلیب به اسارت در آمد. شهری که به اندازه‌ی قسطنطنیه وسعت داشت و شکست آن برای اسلام از اهمیت زیادی برخوردار بود. اهمیتی در مقیاس فتح بیزانس، ولی بیزانس پس از هشت قرن سقوط کرد در حالی که مدائن، هفده سال پس از فوت پیامبر (ص) به دست مسلمین افتاد و اسلام نوپا، یکی از بزرگ‌ترین پایتخت‌های ایرانیان را فتح کرد.

شکی نیست که تمامی ذوق و اندیشه‌ی متفکران و هنر مبتکران و فنون استادکاران ایرانی در اسلام توسعه و گسترش یافت، چنان که رد پای آنان را می‌توان تا مرزهای کاتالونی در اسپانیا و در کلیساهای رومی ساخته شده به دست معماران ایرانی مشاهده کرد.

گاه این بحث به میان آمده است که در فاصله‌ی زمانی فتح ایران به دست اعراب و عصر غزالی و کیمیای سعادت او، یک دورهی فترت وجود داشته است. نظریه‌ای کاملاً اشتباه که من با اشاره به متفکری چون بایزید بسطامی، قصد رفع این شبهه را دارم. متفکری که نام خود را به سلاطین عثمانی داده است (سلطان بایزید ایلدرم و سلطان بایزید دوم). این شخصیت که چندی پیش از روی آرامگاهش در مسیر شاهرود-نیشابور پرواز کردم، اثری همیشه جاوید و درخشان از خود در تاریخ عرفان اسلامی به جا گذاشته است. در این اثر، بایزید با نظاره به داشتن خمیره‌ی نژادی سامی و با بهره‌گیری از قوانین اسلامی،

مکالماتی کوتاه به زبان پارسی، با خداوند دارد. مکالماتی استغاثه وار که آمیزه‌ی خشونت آن گاه از جنبه‌ی دعا تجاوز می‌کند، چون گاه پای مقابله با قدرت الهی به میان می‌آید. مقابله‌ای که از عهده‌ی یک انسان سامی نژاد بر نمی‌آید و در آن پاره‌ای افکار و اندیشه‌های کاملاً ایرانی، از جمله حمله‌ی مستقیم به چشم می‌خورد. حتی تا امروز هم، تمام واژگان عرفانی مسلمانان از این اولین حرکت ادبی ایرانیان نشأت می‌گیرد: حرکتی در جهت تسخیر و تصاحب زبان دینی و مفاهیم قرآنی. چون بیم توأم با احترام مردمان سامی نژاد همواره ذات خداوند را دور از دسترس انسانی می‌داند و این خمیره و ماهیت ایرانی است که زبانی شیرین‌تر، قابل انعطاف‌تر و منطقی و قیاسی جسارت آمیزتر دارد و همواره می‌کوشد به صورتی عریان - اگر بتوان این عبارت را به کار برد - و بی‌پیرایه در گفتار الهی سامی که به زبان عربی در اسلام آمده، رسوخ و نفوذ کند.

خیزش بسطامی را دیگر صوفیان ایران دنبال کردند، من آثار یکی از آنان به نام منصورحلاج را طی دو دوره از زندگی مطالعه کرده‌ام. عده‌ای معتقدند، بقایای افکار ایرانیان قدیم، زرتشتیان و نوافلاتونی‌ها را می‌توان در برداشت او از عشق الهی - که خود شهید آن شد - بازیافت ولی از نظر حلاج این عشق که آن را طلب می‌نامد تنها حکمت الهی سازنده‌ی کائنات نیست. این طلب خود جوهر است و حتی جوهر خداوند است که برای بیان آن حلاج کلمه‌ی قدیمی عربی عشق را به کار می‌برد. کلمه‌ای که در قرآن وجود ندارد ولی از زمان حسن بصری در مکتب بصره به کار رفته و معمول شده است. بعد به لطف حلاج لغت عشق به صورت واژه‌ی خاص برای بیان علاقه‌ی شدید توسط شعرای ایرانی چون ابوسعید و حافظ به کار رفته است.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق.

قصد من از جلب توجه شما روی این نکته فقط برای تذکار تاثرات قلبی همه‌ی ما از احساس الهی اعماق وجودمان است و برای ذکر این امر که سیبویه

بزرگ‌ترین عالم صرف و نحو عرب که مانند حلاج متولد بیضای فارس، همان روستایی است که به دست بلهاری‌های^(۱) یمنی مسلمان شدند، برای بیان عقاید خود به زبان عربی، روشفکرانه شیوه‌ی خاصی برگزید و از خود یک سامی نژاد ساخت، چنان که حلاج نیز برای اثبات بداهت اندیشه‌های خویش به صورت یک روحانی سامی در آمد، بدون آن که جنبه‌ی قهرمانی خود را برای ایرانیان از دست بدهد، قهرمان چشمه‌ای جوشان از اشعار عرفانی که تا عطار و مولوی جاری می‌شود.

اکنون با ذکر مثالهایی قصد دارم روی پاره‌ای نکات اصرار کنم.

اولین متفکرین ایرانی که به عربی مطالبی نوشتند، نه تنها کارشان ترجمه‌ی متون ساسانی و به طور کلی ایرانی بود، بلکه متون یونانی را نیز به عربی بر می‌گرداندند. در واقع علوم یونانی وارد ایران شده و ایرانیان به خوبی می‌دانستند در این زمینه یونانیان نوعی امتیاز و برتری نسبت به دیگران دارند ...

آرامی‌ها به سریانی می‌نوشتند و زبان سریانی آکنده از اصول تبلیغات مسیحیت بود؛ صرف و نحو زبان آرامی، پیش از گرفتن رنگ و بوی ایرانی به کلی جنبه‌ی یونانی داشت و این مترجمان سامی آرامی بودند که در جهت تغییر عوامل اسلامی به زبان عربی در دنیا همت گماشتند و نثر ایرانی شده را با ظهور خود جانشین زبان خاص عربی کردند. تغییر و تبدیل زبان‌های آریایی به زبان عربی کاری مشکل است، چون در زبان‌های سامی، زمان فعل به خود فعل و نه به فاعل بستگی دارد، مقصود گوینده یا مخاطب کمتر در این امر تاثیر دارد و از همین رو باید مقصود را حدس زد یا با اشارات و کنایات آن را به شنونده تفهیم کرد. بر عکس در زبان‌های هند و اروپایی زمان فعل به فاعل بستگی دارد و در آن فهم جمله آسانتر و در نتیجه زبانی پیشرفته‌تر است به علاوه کلمات دو پهلو

نیستند و نیاز به شرح ندارند.

ایرانیان مسلمان شده با این ترتیب از طریق زبان - عاملی که با آن به تفکرات درونی می‌پردازند، حتی در زمانی که هنوز کتابت نداشتند - به قطبی کردن و یکسویه کردن عبارات دو مفهومه‌ی عرب پرداختند. طی یک کنفرانس دانشگاهی در تهران به سال ۱۹۴۵ مثالهایی در این مورد ذکر کردم، اروپاییان آریایی نژادی چون من، وقتی بخواهیم مفهوم دقیق ریشه‌ی یک واژه‌ی مبهم عربی را کاملاً درک کنیم به یک کتاب لغت ایرانی مراجعه می‌کنیم، چون ایرانی «انتخاب» کرده است و به خوبی می‌دانیم که ترک‌ها در فرهنگ لغات خود عیناً همان معانی موجود در لغت نامه‌های فارسی را گرفته‌اند. ایرانی به تفکر عرب عطف توجه نموده و آن را روشن و واضح و مفهوم کرده است؛ مطلبی که مردی چون محمداقبال نیز نشان داده است. بهره‌ی ناب و مشخصی که ایرانی به توسعه‌ی دیانت اسلام داده از اینجا ناشی می‌شود که ایرانی نیازمند مابعدالطبیعه، ابتدا نیاز خود را به عربی ایجاد کرده ولی بعد ماهیت‌های خاص نژاد ایرانی را در آن وارد کرده است.

چنان که گفتم نویسندگان عرب ایرانی الاصل با انتخابی دلخواه از لغات متنوع المفهوم عربی برای پرداخت عبارات فنی خود تنها یک یا دو مفهوم مترادف را نگهداشتند، و به این ترتیب فرهنگ فنی تمدن عرب به دست ایرانیان ساخته شد.

مثالی دیگر: مراحل تدریجی نام رنگ‌ها که نه تنها در نقاشی، بلکه در چینی سازی و سفالگری هم بکار رفته است غالباً نامی ایرانی است. حتی ما نیز در فرانسه واژه‌ی «آزور» را از کلمه‌ی لاجورد گرفته‌ایم و واژه‌ی هنری «گول»^(۱) که از کلمه‌ی فارسی گل به معنای گل سرخ آمده است و در مورد رنگ آبی که شاهکار

هنر ایرانی است و نمی‌دانم چند نوع است، هر کدام اسمی دارند. مراحل مختلف و تدریجی این رنگ‌های آبی را می‌توان در گنبدها، طاق‌ها و شال‌های واقعا تحسین‌انگیز عصر شیخ بدران و سلطانیه ببینیم که واقعا تحسین‌انگیز است. از ابتدای قرن نهم صنعتگران و هنرمندان عرب در بغداد واژه‌ی اسمانقونی را به معنی آسمانگونه و هم‌رنگ آسمان برای آبی روشن بکار می‌برند، چون اعراب واژه‌ی دیگری ندارند، در زبان آنان لغات معین و مشخص برای رنگ‌های مختلف آبی وجود ندارد.

در زمینه‌ی موسیقی هم وضع به همین منوال است، اعراب هیچ موسیقاری جز مایه‌های یونانی نداشته‌اند که البته باید اقرار کرد موسیقی جالبی هم بود ولی وقتی پای علم موسیقی و تعیین شیوه‌های آهنگین یا به‌گوش ایرانیان آواز و به‌گوش اعراب مقامات به میان آمد کلمات ایرانی برای آن‌ها انتخاب شد و امروزه صداها واژه‌ی ایرانی در موسیقی داریم که در تمام ممالک اسلامی، از آندلوزی قدیم، مراکش فعلی گرفته تا ترکیه و هند مورد استعمال است. در قرن یازدهم، نه دستگاه اصلی در موسیقی وجود داشت که نام سه دستگاه آن نوا، اصفهان و سلمک در کتاب ابن سینا آمده است، این سه دستگاه تئوری‌های متحول شده‌ی موسیقی یونانی‌اند. یک عامل هماوایی تجربی نیز در این کتاب آمده است که عامل اشاعه و بسط تزیینی و هنرمندانه خلاصه شده در کلمات ایرانی است و در متن به زبان عربی آمده است.

این نقش نبوغ ایرانی است که این گونه واژه‌های خلاقه برای بیان یک بنیان فلسفی و مذهبی می‌سازد و همین نقش است که تفوق اسلام را در ترکستان و هند تضمین و محکم می‌کند.

از این گونه تاثیرات و مداخلات باز هم وجود دارد که می‌توان به ذکر آنها پرداخت، اما در زمینه‌ی همین موسیقی که مجدداً بحث آن را از سر می‌گیرم این سؤال پیش می‌آید که آیا این ایران - از جمله عرفان ایرانی - نبود که تمام وجوه مشخصه، تمام لحن و تمام قدرت خود را روی شنونده به جا گذاشت؟ چون

موسیقی اسلامی تنها یک سری گام‌های ضربی نیست بلکه عوامل مختلفی را شامل می‌شود. نهایند لحنی غمگین دارد که با نوعی ادامه‌ی پرده و نیم پرده مشخص می‌شود و ایرانیان دنباله‌هایی با ربع پرده به آن افزوده‌اند:

$۳ + ۵ + ۲ + ۴ + ۴ + ۲ + ۴$ (برابر با فواصل پنج‌تایی با مقدمه‌ی ربعی نامنظم). این واقعا یک نبوغ ایرانی است که هیات خود را در قالب اصطلاحات ویژه، به موسیقی تمامی دنیای اسلام داده است و به نظر من به هیچ وجه آن را از قاعده و فرم نیانداخته است.

در زمینه‌ی نقشه برداری جغرافیایی سه شیوه‌ی اصلی و عمده وجود دارد. قدیمی‌ترین روش، همان روش نقشه برداری دریانوردان است، روش ترسیم خط سیر شیار کشتی به موازات سواحل که کشتی از کنارشان عبور می‌کند. در این شیوه‌ی غیر دقیق ولی محکم و اصولی، تعیین موقعیت، تناسب دقیق دریاها و خشکی‌ها فراموش می‌شود؛ چنین نقشه‌ای فقط نشان دهنده‌ی انحنای، پیچ و خم‌ها، زوایا و مسافات و راهنمای بحر پیمایان است. ظاهراً نقشه برداری اعراب هیچ‌گاه از این مرحله تجاوز نکرد.

دومین شیوه آن گونه که در نقشه‌های پتولمه یا مرکاتور دیده می‌شود، روش منطقی انعکاس عمودی است که یک شیوه‌ی یونانی است.

ولی روش سوم هم وجود دارد و آن روش بسیار جالب نقشه برداری ایرانیان است. کاملاً احساس می‌شود که این مسلمانان اصیل نبودند که به فکر حفظ این مدارک و اسناد تاریخی مربوط به آتشکده‌ها افتادند بلکه بانی این اقدام، متفکرین ایرانی بودند. به هر حال شیوه‌ی ترسیم این نقشه‌های جغرافیایی مانند نقشه‌های بلخی به روش کشوری^(۱) است که به معنای ایالت هاست. روشی که به روش بازتاب قطبی باز می‌گردد. بدین ترتیب که ایالت اصلی

واقعاً بیننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هوایما از روی مناطقی وحشی عبور می‌کند که در جای جای آن به طور پراکنده، باغ‌های سرسبزی وجود دارد، از جمله درّه‌ی شیراز و شهرهای مختلف بسیار قدیمی که همه آنها را می‌شناسیم و می‌دانیم امکان ایجاد باغ‌های جدید در آنها وجود ندارد.

هنر ایجاد باغ، یکی از مظاهر بارز افکار بشری است؛ محلی خارج از محیط اجباری کار و مکانی دلخواه برای صرف وقت آزاد و فراغت ماست. تخیلات ما به نسبت جاه‌طلبی‌های درونی و مخفیانه‌مان همواره نوعی باغ اعجاب‌انگیز در ذهنمان می‌سازد ... تجلی این تخیلات و ذهنیات هنر ایجاد باغ را به انواع و اشکال مختلف در زمین‌های ایران پیش آورده و آن را به صورت ابزاری برای نشان دادن برتری تمدن ایرانی بر تمدن اسلامی اعراب نمایان کرده است. تاریخ ایجاد قدیمی‌ترین باغ‌ها به ایران می‌رسد ولی این هنر، منشاء دورتری چون چین نیز دارد. این ادعا اساساً مبتنی بر یک پرده نقاشی چینی است. در این دورنما صاحب باغ روی ایوانی مقابل یک دریاچه نشسته است. دریاچه‌ای با «آب سپیده‌ی جاوید» که در میان آن جزیره‌ی دست نیافتنی «کوه هزار سعادت» به چشم می‌خورد. در این جزیره تعدادی درخت کاج به شکل لاک‌پشت به نشانه‌ی طول عمر دیده می‌شود. لاک‌پشت در افسانه‌های چینی نقشی ممتاز دارد و معرف حیوانی است که اولین بار از اقیانوس‌ها بیرون آمد تا با مربعی پر شده از اعداد جادویی در پشت و با ردیف‌های درختان کاج علم را به انسان‌ها بیاموزد. جدول این است.

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

می‌بینیم جمع اعداد این مربع در هر ردیف با هم برابر است، مربعی که آن را اولین مربع جادویی نامیده‌اند، از نظر چینی‌ها این مربع سرآغاز کلیه‌ی علوم است. جالب است که در این مربع عدد پنج را در وسط می‌بینیم، رقمی بسیار

امپراتوری را با یک دایره در وسط نشان می‌دهند، معمولاً این مرکز مداین بوده که پایتخت تلقی می‌شد، یا بابل بود که مرکز بابلیان قدیم بوده است، بعد این دایره‌ی مرکزی را با شش دایره با شعاع‌های مساوی محدود می‌کردند و محدوده‌ی هندسی بسیار جالبی به دست می‌آمد چون اگر دایره‌ی میانی با شش دایره‌ی هم شعاع محدود شود، و دوایر محیطی با یکدیگر مماس می‌شوند (به شکل کندوی عسل نگاه کنید). بنابراین در این نقشه شش «ایالت» مستقل در اطراف ایالت مرکزی ترسیم می‌شود، ملاحظه می‌شود که این یک طرح جغرافیایی کاملاً قابل قبول است و کمتر از نقشه‌های مرکاتور محدوددهی خارجی را از شکل می‌اندازد که قطب را به جای یک نقطه با خطی طویل به اندازه‌ی خط استوا نشان می‌دهد. این هم ابتکاری دیگر و ساخته و پرداخته‌ی افکار ایرانی - کلدانی است. اندیشمندان ایرانی دریافته بودند که باید نظریه‌ی خود را به جغرافیدان‌های سامی - عرب بقبولانند و جغرافیای عرب را با همین روش نمایشی سامی‌الاصول کلدانی توسعه دهند.

بر مطالب فوق قصد دارم مطالبی نیز در مورد باغ‌ها اضافه کنم. اصولاً «باغها» خود زمینه‌ی بحثی هستند که من خصوصاً روی آن‌ها تأکید دارم، چون به نظر من تاریخ بشری از باغ آغاز شده است و واقعاً معتقدم وقتی فراغت از بردگی کار پیش آید و خود را آزاد احساس کنیم، تفکراتمان ما را به یک باغ می‌کشاند و در مخیله‌مان باغی ابداع می‌کنیم. همچنین تخیلات ما همیشه برای شکل‌گیری، باغی را انتخاب می‌کند.

در ایران، باغ همیشه نقشی اساسی داشته و به همین جهت است که قصد دارم این مقاله را با این مقوله پایان دهم. در این زمینه می‌توانم از برکه‌های مسدود رودخانه‌هایی نام ببرم که به دریا راه نمی‌یابند - خدا می‌داند تعداد این برکه‌ها چقدر در ایران زیاد است... زنده رود، رودخانه‌ی جاری در اصفهان تقریباً از رودهای مهم ایران است ولی به دریا راه ندارد. اصولاً فلات ایران بیابانی عظیم و پر از لکه‌های آبدی، و لذا باغ‌های مسدودی است. منظره‌ی هوایی این فلات

سامی باغ یا به عبارت بهتر چهار باغ به معنای پردیس، متشکل از چهار نهر به هم پیوسته در مرکز یک محوطه‌ی مربع شکل و تشکیل مرکز آبی زلال که نمایی موضوع تفکر است. چهار نهر جاری از چهار جهت اصلی است ولی بهره‌وری در مرکز است.

صاحب باغ آنجاست؛ در یک اطاقک و در حال تمرکز تخیلات خود در آئینه‌ی زلال آب مرکز و در اطرافش گل‌های معطر و بعد تا دیواره‌ی محدوده، درختانی به ترتیب عظیم‌تر و درهم فشرده‌تر.

این نوعی نماد است؛ درختان به ترتیب نزدیک شدن به مرکز لطیف‌تر و بازتر از هم دیده می‌شوند و انسان به همین ترتیب کم توجه‌تر به اطراف؛ چه تمام توجه او به مرکز و به آئینه معطوف است. باغی محصور که سرود مذهبی سرودهاست ...

ضمناً این باغ مظهر پیوند نژاد برتر (سازنده‌ی ایرانی) با حکمت فکری عرب است. آیا نظریه‌ای که سعی کردم تحت جنبه‌های مختلفی نشان دهم برای شما روشن است؟

به عنوان نتیجه‌ی این بحث خاطر نشان می‌کنم که نبوغ ایرانی در طول دوران اسلامی به دور از برهم زدن اصطلاحات و ازگان عرب، نقش شکوفا کننده‌ی مفهوم قطعی عبارات این زبان را برای ایجاد امکان حضور در صحنه‌ی جهانی داشته است. واژه‌ی «حق» که در عربی به دو معنای «حقیقت» و «طلب» است سرانجام به مفهوم خداوند قطعیت می‌یابد. کلمه «رحله» به معنای مسافرت در پایان مفهوم سفر آخرت یعنی مرگ (رحلت) را می‌گیرد. واژه‌ی زیارت که تنها در مورد سفر به مکه به کار می‌رفت به طور عام معنی هر نوع دیدن از اماکن متبرکه را پیدا کرد و بالاخره به مدد کاتبان ایرانی کلمه‌ی قبله‌گاه به معنای ایستادن در جهت مکه برای فریضه‌ی نماز، برای هندیان مسلمان شده به مفهوم والامقام در محاوره‌ی ستایشی به کار گرفته شد.

بدین ترتیب یا توسعه‌ی این زبان مطمئن که علم معانی بیان را به مسخره

مورد توجه چینی‌ها که برای اسلام و ایرانیان نیز عدد مهمی است و می‌دانیم این عدد در تقدس شیعیان نقش حساسی دارد [پنج تن]. حتی غزالی در اعترافات فلسفی خود این مربع جادویی را یکی از عجایب زندگی خویش دانسته است. اما ژاپنی‌ها که بداهت چینی‌ها را نداشته‌اند به این اکتفا کرده‌اند که فرم باغ چینی‌ها را با قرار دادن پلی برای رسیدن به جزیره تغییر دهند. در حالی که اصل و فلسفه‌ی وجودی این باغ در عدم دستیابی به جزیره است چون این جزیره، جزیره‌ی هزار سعادت و نیک بختی است که جز در شرایط و حالات خاصی نمی‌توان به آن رسید. حالات و شرایطی که صاحب باغ واجد آن نیست زیرا تفکرات و تخیلاتش مانع می‌شود به جزیره دست یابد.

نوع دیگر باغ، هنر باغ‌های رومی است. این نوع باغ را ما فرانسویان آشنا با تمدن لاتین به خوبی می‌شناسیم: باغی هوشیارانه، منطقی و هندسی. در این جا نیز انسان روی یک ایوان است - به ایوان ورسای نگاه کنید - و به فضای گسترده تا افق لایتناهی نگاه می‌کند و در این مسیر، معابر و جویبارهای مجزا شده از هم با درختان دقیقاً هرس شده به اشکال هندسی در معرض دیدش هستند. این یک طریقه و روش منطقی و قیاسی مطلقاً متفاوت با تفکرات باغ نوع اول است.

در بعضی از باغ‌های نزدیک اصفهان و فرح آباد می‌توان نشانه‌هایی از جزیره‌ی چینی‌ها را یافت. وقتی مغول‌ها به ایران آمدند باغ‌هایی در این کشور ساختند که فرم آنها را از سرزمین‌هایی دور آورده بودند؛ از خاور دور، جزیره‌ی کوچکی که از آن صحبت کردیم و البته گلکاری‌های چهارگوش رومی نیز در تابلو وجود دارد ولی با رفتن آنان این فرم از هنر باغ هم از ایران محو شد.

حال به ایران بسیار کهن می‌رسیم که واژه‌ی پارادی^(۱) به معنای باغ را مدیون واژه‌ی پردیس آنان هستیم. ایرانیان نوع سوم از باغ را تدارک دیدند، نوع قدیمی

می‌گیرد، ایرانیان زبان عبادی اعراب را تحکیم بخشیده و معانی مجازی کلمات آن را اصلاح کردند. بدیهی است منظور علمای روحانی مسلمان از مجاز شرعی یعنی استعاره، مفهوم می‌بیش از معنی خود کلمه است و همین مفهوم است که قاطعانه؛ اندیشه و منظور را القا می‌کند و در این راستا، کوشش‌های نمادین اندیشه‌ی ایرانی روی واژگان اعراب گنجه‌یی برای بشریت محسوب می‌شود. در خاتمه برای بازگشت به موضوع با عباراتی دیگر جمله‌یی پر معنی و بیش از حد افلاتونی از یک فیلسوف معاصر به نام ندونسلا را یادآور می‌شوم که می‌گوید: «فضا جز یک ناظر معلق نیست و زمان یک جاودانگی عقب افتاده، عشق جز با پیشروی در تاریکی نماد پایدار نمی‌ماند».

هفت پیکر نظامی^(۱)

یاد ریپکا^(۲)

در میان ادبیات ملل اسلامی، ادبیات ایران به علت داشتن زیباترین متون منظوم از شهرت خاصی برخوردار است. اعراب و ترک‌ها نیز استادان زیادی در خلق آثار ادبی خود دارند ولی در ایران همیشه رابطه‌ی شاعر و عامه‌ی مردم صمیمانه‌تر و نزدیک‌تر از هر جای دیگر است. اگر مشاهده می‌شود، هنرهای تجسمی اسلامی در زمره‌ی مهم‌ترین آثار ارزشمند جهانی قرار می‌گیرد، قبل از هر چیز این شهرت و اعتبار مدیون نبوغ ایرانی است. منظور این که ایرانیان تقریباً فرانسویان مشرق زمینند. در هر دو کشور آثار ادبی و هنری دارای ارزش و اعتباری فراتر از ارزیابی است. متاسفانه من آنقدرها به روحیات واقعی فرانسویان آشنا نیستم و نمی‌دانم شعر تا چه اندازه در زندگی مردم تأثیرگذار است و حد و مرز این تاثیر تا کجا می‌رسد. بدیهی است فضیلت سخن مشخصه‌ی بارز نبوغ مردم گل^(۳) است و شاید بتوان گفت برای روشنفکران و مردم عادی جنبه‌ی نان روزانه را دارد با این همه در زمینه‌ی فضیلت شعر، اروپا فاصله‌ی زیادی با ایران دارد. به خاطر دارم که پیش از سفر به ایران با شک و تردید به اشتیاق و جذبه‌ی مردم ایران به هنگام ورزش نسیم غزل‌های عشقی یا

۱- در متن اصلی با عنوان هفت شاهزاده خانم Sept princesse آمده است.

۲- استاد دانشگاه شارل چهارم پراگ